

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

امکان تخییر در اجرای اصول عملیه در اطراف علم اجمالی:

بحث به اینجا رسید که اگر قائل بشویم به اینکه اثباتاً ادله‌ی اصول عملیه شامل جمیع الاطراف نمی‌شود و همچنین قائل بشویم به اینکه ادله‌ی اصول عملیه شامل بعض الاطراف یا معیناً یا غیر معین نمی‌شود. روی این دو مبنا این بحث مطرح می‌شود که آیا میتوان قایل به تخییر شد؟ تخییر در اجرا به این معناست که بگوئیم اگر يك اصل عملي را در يك طرف اجرا كرديم اين مقيد بشود به عدم اجرائي اصل درطرف ديگر. آیا این نحوه از تخییر ممکن است یا ممکن نیست؟

به عبارت دیگر اینطور بیان شده که ما سه نوع تخییر داریم؛ تخییر نوع اول تخییر در باب خبرین متعارضین است، اگر دو خبر با یکدیگر تعارض کردند برخی گفته‌اند قاعده‌ی اولیه تخییر بین الخبرین المتعارضین است. نوع دوم، تخییر در باب تراحم است، اگر دو تکلیف بالفعل متوجه به مکلف باشد و مکلف قادر بر امتثال هر دو در زمان واحد نباشد، اینجا عقل او را مخیر می‌داند که در امتثال یکی از این دو تا را امتثال کند که می‌شود تخییر بین المتزاحمین. این تخییری که الآن محل بحث است این است که آیا در اجرای دلیل اصول عملیه ما می‌توانیم در اینجا قایل به تخییر شویم؟ به این بیان که اجرای هر کدام مقید به عدم اجرای دیگری است.

نظر محقق نائینی: ایشان در کتاب فوائد الاصول جلد چهارم از صفحه ۲۵ به بعد بحث را به صورت مفصل مطرح کرده است، به گفته ایشان مسئله‌ی تخییر در ما نحن فيه را بعض الأعظم فی حاشیته علی الفرائد قبول کردند و بعضی دیگر هم از ایشان آمدند تبعیت کردند که من احتمال می‌دهم مرحوم محقق آشتیانی اعلی الله مقامه الشریف باشد، حالا خودتان این را مراجعه بفرمایید ببینید چه کسی این مطلب را در حاشیه‌ی رسائل مطرح کرده؟

محقق نائینی پس از ذکر این نظریه و رد آن می‌فرماید ملاحظه کردید که ما این نظریه را چه محکم و خوب رد کردیم و باز اشاره می‌کنند که در ذهن بعضی از فضلا این مطلب جا افتاده که حالا که اصول عملیه در همه‌ی اطراف جاری نمی‌شود و در بعضی الأطراف هم معیناً جاری نمی‌شود، اشکالی ندارد که ما بیائیم مسئله‌ی تخییر را قائل بشویم، گویا در زمان مرحوم محقق نائینی این نظریه يك مقداري جا باز کرده بوده در بین فضلاي آن زمان که ایشان هم به زعم شریف خودشان این نظریه را محکم ابطال کردند، لذا اول باید ببینیم اینهایی که مسئله‌ی تخییر را مطرح می‌کنند مقصودشان چیست؟ و دلیشان چیست؟ بعد که روشن شد ببینیم مرحوم نائینی از اینها چه جوابی داده و آیا این جواب مرحوم محقق نائینی تمام است یا تمام نیست؟

محل بحث: مرحوم نائینی می‌فرماید اگر غیر از ادله‌ی عامه مثل «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَالِلٌ»، «رَفَعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»، «كُلَّ شَيْءٍ

ظاهر» يك دليل خاصّ در میان باشد، دليل بياور كه شارع بگويد در دوران علم اجمالي شما يك طرف را مخيراً اخذ كن به اين معنا كه يك طرف را شما مرتكب بشو، من به طرف ديگر اكتفا مي كنم به عنوان بدل از واقع. نائيني مي فرمايد اين مانعي ندارد، اگر يك دليل خاصي در میان باشد كه غير از ادلهي عامه دليل خاص بگويد اينجايي كه نمي داني کدام يك از اين ظرفها نجس است، تو هر طرفي را كه مرتكب شدي من شارع اكتفا مي كنم بالطرف الآخر، بدلاً عن النجاسة الواقعيّة، مي فرمايند «هذا بمكان من الإمكان» و صحيح است. اما بحث اين استكه فرض محل نزاع اين است كه الآن ما دليل خاص نداريم، اگر دليل خاص بود مشكلي نبود، اما الآن فرض ما اين است كه ما دليل خاص نداريم، ما هستيم و همين ادلهي عامه، همين «كل شيء لك حلال» همين «رفع ما لا يعلمون». مي خواهيم ببينيم آیا از اين ادلهي عامه مي توانيم تخيير در اجرا را استفاده كنيم يا خير؟ مي فرمايد دليل كسانی كه مسئلهي تخيير را مطرح كردند اين استكه گفته اند در ما نحن فيه دوران امر بين سقوط أصل الدليل و اطلاق الدليل است، و هر جا دوران امر بين الثبوت الاصل الدليل رأساً و اطلاق دليل باشد روي قاعدهي اخذ به قدر متيقّن و روي قاعدهي الضروريات تنقذر بقدرها، ما بايد بيائيم بگوئيم اصل دليل محفوظ باشد، اطلاق دليل را از او رفع يد كنيم.

دليل قايلين تخيير: در توضيح مطلب اينها مي گويند ما شكّي نداريم كه ادلهي اصول عمليّه نسبت به هر طرف «في نفسه مع قطع النظر عن الطرف الآخر» جريان دارد، اين طرف براي ما مشكوك است «رفع ما لا يعلمون» جاري است، آن طرف هم براي ما مشكوك است «رفع ما لا يعلمون» جاري است. حالا اگر هر دوي اينها بخواهد با هم جاري شود، مي گوئيم سر از مخالفت عمليّه در مي آورد. در آنجايي كه در شبهه ي بدويّه است هيچ مشكلي ندارد. و در جايي كه شبهه ي مقرونه ي به علم اجمالي است و مستلزم مخالفت عمليّه نيست مثل مثالي كه قبلاً گفتيم اگر هر دو مسبوق به نجاست باشد علم اجمالي به طهارت يكي پيدا كنيم، اگر در هر کدام استصحاب را لاتنقض اليقين را جاري كنيم اين مستلزم مخالفت عمليه ي قطعيه نمي شود. در اين دو مورد يعني در آنجايي كه شبهه بدوي است و در جايي كه شبهه مقرون به علم اجمالي است اما مستلزم مخالفت عمليه نيست، اين اصول در اجرا اشكالي ندارند، و هر دو جاري مي شوند. اشكال در آن موارد مطرح مي شود كه مستلزم مخالفت عمليّه مي شود، اينجا چكار كنيم؟ آیا بيائيم بگوئيم اين دو تا اصل را کنار بگذاريم، بگوئيم نه تو جاري شو و نه ديگري جاري شود، هر دو را من رأسهما از ميدان خارج كنيم بگوئيم اصلاً اينجا اصلي جاري نمي شود، اين يك راه و يك احتمال.

اما احتمال ديگر اين است كه بيائيم دست از اطلاق اينها برداريم، به چه بيان؟ مي گوييم مشكل را چه چيز درست کرده؟ اطلاق. اين اصل لا تنقض اليقين در اين فرد و در اين طرف، مي گويد من اينجا جاري مي شوم مطلقاً خواه اصل در طرف ديگر جاري بشود و خواه جاري نشود، من كاري به او ندارم. در آن طرف هم اصل جاري مي شود مي گويد من در اين طرف جاري مي شود، خواه در اين طرف اصل جاري بشود خواه جاري نشود! اين تعارض و تنافي را اطلاق اين دو تا بوجود آورده نه خود اين دو تا، خودشان اشكالي ندارند، و لذا عرض كردم در جايي كه مستلزم مخالفت عمليه نمي شود، هر دو جريان پيدا مي كند. اما آنچه الآن مشكل ايجاد کرده اطلاق اين دو تا است، كما اينكه در باب تزاحم، مشكل تزاحم را اطلاق به وجود مي آورد، شما يك «صلّ» دارد و يك وجوب تطهير مسجد از نجاست داريد، شما چرا مي گوئيد اين دو با هم تزاحم پيدا مي كند؟ منشأ تزاحم چيست؟ اصلاً در مفهوم صلاة نفي ازاله است؟ در مفهوم ازاله نفي صلاة است؟ نه، تزاحم در آنجا به خاطر اطلاق اين دو تا در مقام امتثال به جود مي آيد، «صلّ» مي گويد نماز واجب است مطلقاً، چه تو بخواهي ازاله النجاسة را امتثال كني و چه نخواهي امتثال كني، عزل النجاسة هم مي گويد ازاله واجب است چه بخواهي صلاة را امتثال كني و چه نخواهي امتثال كني، پس اطلاقشان اين دو تا را به باب تزاحم مي برد. عقل هم مي گويد چون تو قدرت بر امتثال هر دو نداري في زمان واحد، يكي را امتثال كن.

لذا مسئله ي تخيير مطرح مي شود، در متزاحمين مسئله ي تخيير از اينجا مطرح مي شود كه مشكله ي اين دو تا دليل را اطلاق به وجود مي آورد، براي رفع مشكل هم عقل مي گويد مخيّر، يعني وجوب اين مقيد به عدم امتثال ديگري مي شود، وجوب آن هم

مقیّد به عدم امتثال این می‌شود، اگر حالا گفتیم یکی اهم است و دیگری مهم، آنجا می‌گوئیم وجود مهم مقیّد است به عدم امتثال اهم. مستدل می‌گوید عین همین حرف را در ما نحن فیه بزنید، در ما نحن فیه مشکل این دو تا لا تنقض در این دو طرف علم اجمالی را خودشان به وجود نیاوردند، مشکل را اطلاق به وجود آورده، این لا تنقض مطلق است می‌گوید من در این طرف جاری می‌شود چه لا تنقض در طرف دیگر جاری شود و چه نشود! و هكذا بالعکس، این هم احتمال دوم.

احتمال اول این است که ما هر دو لا تنقض را کنار بگذاریم، احتمال دوم این است که چون مشکل این دو تا به خاطر اطلاق این دو تاست، اطلاق اینها را از بین ببریم، یعنی دست از اطلاق برداریم. اگر دست از اطلاق برداریم نتیجه این است که این لا تنقض اجراءش مقیّد می‌شود به عدم اجرای دیگری، حالا در آن متزاحمین می‌گفتیم وجوب امتثالش مقیّد می‌شود به عدم امتثال دیگری، اینجا می‌گوییم این لا تنقض اجراءش مقیّد می‌شود به عدم اجرای دیگری و بالعکس؛ اجرای در آن طرف مقیّد به عدم اجرای در این طرف می‌شود، و هذا معنی التخییر. تخییری که در اینجا می‌خواهیم بگوئیم همین است که بگوئیم اجراء کل واحد من الأصلین مقیّد بعدم اجراء الآخر، این معنای تخییر است، تخییر در اجرا.

پس ما دو تا احتمال داریم؛ یا هر دو دلیل را کنار بگذاریم به طور کلی و یا اطلاقش را خراب کنیم، در دوران بین این دو تا راه دوم متعیّن است، یعنی ما اگر بتوانیم اصل دلیل را حفظ کنیم اما اطلاقش را از بین ببریم، این راه دوم متعیّن است. يك مثالی را می‌زنند و می‌گویند اگر مولا بگوید اکرم العلماء، بعد به يك دلیل دوم بیاید زید و امر را خارج کند، لکن ما شك داریم در اینکه آیا این زید و امر به طور کلی خارج شد یا نه؟ زید و امر از نظر اطلاق احوالی تقييد خورده، اگر بگوئیم زید و عمرو به طور کلی خارج شد، یعنی از اکرم العلماء این دو نفر خارج شدند و بیرون رفتند، این وجوب اکرام ندارد، اگر بگوئیم اطلاق احوالی‌شان خارج شده، تقييد خورده، یعنی زید را في حال إکرام الأمر اکرام نکن و بالعکس؛ عمرو را في حال اکرام زید اکرام نکن.

مثال: «اکرم العالم» دو تا اطلاق دارد؛ یکی اطلاق افرادی دارد که می‌گوید زید عالم، بکر عالم، هر کسی که عالم است، دو: اطلاق احوالی هم دارد که می‌گوید زید باید اکرام شود مطلقاً، چه عمرو را اکرام کنی چه نکنی و بالعکس عمرو را هم باید اکرام کنی چه زید را اکرام کنی چه نکنی! به این هم می‌گویند اطلاق احوالی. حالا الآن که دلیل دوم آمده می‌گوید زید و عمرو خرج من هذا الدلیل و ما شك کنیم، حالا يك وقتی است که اصلاً شك نمی‌کنیم که هیچی! يك وقت یقین داریم زید و عمرو را مولا می‌خواهد به طور کلی خارج کند، اما اگر برای ما شك حاصل شد که زید و عمرو آیا من الإطلاق الأفرادی و الأحوالی معاً خارج شدند که در نتیجه هیچ کدام وجوب اکرام ندارند، هر دو کنار بروند، یا فقط آنچه بهم خورده اطلاق احوالی‌اش است، یعنی زید و عمرو هنوز از نظر فردی تحت اکرم العالم هستند اما اطلاق احوالی‌شان بهم خورده، یعنی اگر می‌خواهی زید را اکرام کنی باید في حال عدم اکرام العمرو باشد و بالعکس. اینجا اصولیین می‌گویند اگر راه اول را طی کنی کثرة التخصیص لازم می‌آید، اگر راه دومی را طی کنیم قلة التقييد و التخصیص لازم می‌آید، مسلم راه دوم تعیّن دارد، چون مستلزم این است که تقييد کمتری بخورد، راه دوم تعیّن دارد.

بیائیم عین همین حرف را در ما نحن فیه بزنیم؛ بگوئیم از ادله‌ی عامه‌ی لا تنقض الیقین بالشك این دو طرف علم اجمالی هر دو خارج شد، این يك راه. يك راهش این است که بگوئیم از آن دلیل عام يك طرف مقیّد به اجرای اصل در طرف دیگر خارج می‌شود، آن طرف هم مقیّد به اجرای اصل در این طرف خارج می‌شود، یعنی یکی علي التخییر خارج می‌شود، خُب مسلم این راه دوم تعیّن دارد. تا اینجا دلیلش بود که توضیح دادیم، دلیل اینها بر تخییر این است که این قدر متیقّن از اخراج است، یعنی چرا می‌گوئیم هر دو خارج نمی‌شود و یکی مقیّد اجرا است و دیگری خارج است! چون قدر متیقّن از اخراج این است و این مستلزم قلة الاخراج است.

اینها غیر از این دلیل يك قیاسی هم کردند و گفتند ما ما نحن فیه را قیاس می‌کنیم به تعارض امارات روی مبناي سببیت، امارات

اگر از باب طریقیت حجت باشند، وقتی با هم تعارض می‌کنند تعارضاً و تساقطاً، باب تعارض است. اما روی مبنای سببیت؛ سببیت یعنی هر اماره‌ای سبب است برای ایجاد مصلحت در مودّای خودش، اگر روایت آمد گفت صلاة الجمعة واجبة، واقعاً هم نماز جمعه حرام باشد آن دلیل حجّیت اماره سبب است برای احداث ملاک در متعلّق خودش، می‌شود سببیت.

آن وقت اگر اولاً دو تا اماره با هم تعارض کنند و ثانیاً مبنا را ما سببیت قرار بدهیم، اینجا خود اصولیین قبول کردند که این می‌شود از باب تزاحم، یعنی دیگر از تعارض خارج می‌شود و به باب تزاحم می‌رود برای اینکه الآن هر دلیل اماره می‌آید ایجاد مصلحت می‌کند در این مؤدا و باز آن دلیل کلیّ حجّیت اماره می‌آید ایجاد مصلحت می‌کند در آن اماره‌ی دیگر و هر دو تا دارای ملاک می‌شوند، لذا تزاحم به وجود می‌آید و بعد از آن مسئله‌ی تخییر مطرح می‌شود، تخییر معنایش این است که شما اگر به این اماره اخذ کنی مقید به عدم اخذ به اماره‌ی دیگر است یا بالعکس؛ گفتند اصول عملیه و ادله‌ی اصول عملیه هم مانند اماراتند روی مبنای سببیت.

ما اول محل نزاع را روشن کردیم و محل نزاع در جایی است که دلیل خاص نداریم، می‌خواهیم ببینیم از خود این ادله‌ی عامه، چون این نکته‌ی مهمی است، گاهی اوقات بعضی می‌گویند چه اشکال دارد شارع بفرماید به يك طرف عمل كن مقید به عدم عمل به طرف دیگر، و بعد طرف دیگر را بدل قرار می‌دهند، اشکالی ندارد! امکانش هم هست ولی فرض ما الآن این است که چنین دلیلی را نداریم، می‌خواهیم ببینیم آیا تخییر را از خود ادله اصول عملیه به دست می‌آوریم یا نه؟ ما محل نزاع را گفتیم دلیلش را هم گفتیم علاوه بر دلیل این قیاس و تنزیلی هم که از باب مؤید آوردند، این را هم بیان کردیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين